

## دکترین هسته‌ای روسیه: تحول در "آستانه به کارگیری"<sup>۱</sup>

نویسنده: جهانگیر کرمی\*

تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۱۰/۱۲

تاریخ تأیید مقاله: ۸۳/۱۱/۱۹

صفحات مقاله: ۷۰-۴۹

### چکیده

این نوشته با هدف بررسی تحولات دکترین هسته‌ای روسیه از بُعد "آستانه به کارگیری" طی سالهای ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۵، به طرح این پرسش پرداخته است که تحت تأثیر چه عواملی چنین تحولاتی روی داده است؟ در اینجا سخن اصلی این است که با توجه به قدرت زمینی اتحاد شوروی در دوره جنگ سرد و استقرار نظامی در اروپای شرقی، مسکو در آن دوره بیشتر بر سیاست عدم استفاده از جنگ افزار هسته‌ای تأکید می‌نمود، اما زمانی که ارتش روسیه از موضع پیشین عقب‌نشینی کرد و نیز تحت تأثیر شرایط پس از فروپاشی، گسترش ناتو، قدرتمندی روزافزون چین و تهدیدات اسلام‌گرایان در مناطق جنوبی، دولت روسیه احساس محاصره نظامی - امنیتی نموده و آستانه به کارگیری سلاح هسته‌ای را تا وارد آوردن "ضربه پیشدستانه" کاهش داد.

\* \* \* \* \*

### کلید واژگان

دکترین نظامی، دکترین هسته‌ای، جنگ افزار هسته‌ای، آستانه به کارگیری، ضربه نخست، ضربه دوم، ضربه پیشدستانه.

۱- مقاله حاضر حاصل بخشی از یافته‌های طرح پژوهشی "دکترین هسته‌ای روسیه" است که در پژوهشکده علوم دفاعی انجام شده است.

\* آقای دکتر جهانگیر کرمی استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) است.

E\_mail : Biston1345@yahoo.com

## مقدمه

از زمانی که اتحاد جماهیر شوروی به جنگ‌افزار هسته‌ای دست یافت، تا امروز که این سلاح را به عنوان عاملی اساسی برای بازدارندگی، تضمین حفظ حوزه‌های نفوذ و حتی بهره‌گیری از فن‌آوری‌های هسته‌ای تجاری در نظر دارد، نقش و اهمیت آن در دکتترین نظامی مسکو در حال دگرگونی بوده است. مهمترین وجه این دگرگونی به مسئله «آستانه به‌کارگیری»<sup>\*</sup> برمی‌گردد. روسها در نخستین سالهای دستیابی به عامل هسته‌ای، چندان به آن اهمیت نمی‌دادند. در دهه ۱۹۶۰، بیشتر به یک جنگ هسته‌ای محدود توجه داشته و در دهه ۱۹۷۰، به خاطر همپایگی راهبردی با آمریکا، بر عدم استفاده نخست از آن تأکید می‌کردند. در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ با نفی کامل جنگ و از جمله جنگ هسته‌ای از سوی گورباچف، جنگ‌افزارهای هسته‌ای در دکتترین نظامی مسکو به حاشیه رانده شد. اما پس از فروپاشی اتحاد شوروی و ظهور روسیه جدید، این کشور برای نخستین بار بر زدن «ضربه هسته‌ای» پیشدستانه تأکید کرده و آن را به عنوان یک عامل مهم و حیاتی در دکتترین نظامی خود مورد توجه جدی قرار داد.

هدف این مقاله بررسی روند تحول دکتترین هسته‌ای روسیه، بویژه از منظر «آستانه به‌کارگیری» طی سالهای ۱۹۵۰، تاکنون بوده و می‌خواهد به این پرسش پاسخ دهد که، چرا آستانه استفاده از جنگ‌افزار هسته‌ای دچار تحول شده است؟ سخن اصلی این است که «با توجه به قدرت زمینی اتحاد شوروی در دوره جنگ سرد، که در اروپای شرقی مستقر بود و اروپا را همانند یک گروگان نگه می‌داشت، مسکو در آن دوره بیشتر سیاست عدم استفاده اولیه از سلاح هسته‌ای را مطرح می‌نمود. اما زمانی که ارتش شوروی از اروپا عقب‌نشینی کرد و سپس به خاطر فروپاشی و مشکلات سیاسی و اقتصادی داخلی، روسیه روزبه‌روز ضعیف‌تر شد و با گسترش ناتو، فعالیت‌های قومی و مذهبی در قفقاز و آسیای مرکزی و قدرتمند شدن چین، احساس کرد که در محاصره قرار گرفته است، از این رو، آستانه به‌کارگیری جنگ‌افزار هسته‌ای را تا ضربه پیشدستانه

<sup>\*</sup> منظور از آستانه به‌کارگیری، خط قرمزی است که یک کشور برای استفاده از جنگ‌افزار هسته‌ای در نظر می‌گیرد و آن را به عنوان وضعیتی که باید از آن استفاده نماید، تعریف می‌کند.

کاهش داد.» در واقع، فرضیه مقاله این است که «قدرتمندی روسیه در بخش نیروهای متعارف در دوره جنگ سرد، و ضعف و احساس خطر شدید نسبت به امنیت ملی در دوره جدید، عامل اصلی در تبیین تحول آستانه به کارگیری جنگ‌افزار هسته‌ای این کشور است.» برای بررسی این فرضیه، مباحث مقاله در چهار دوره زمانی مطرح می‌شود. نخست، دوره همپایگی استراتژیک و سپس به دوره گورباچف پرداخته می‌شود، پس از آن دوره روسیه جدید و آخرین بخش، به منطق حاکم بر آستانه به کارگیری سلاحهای هسته‌ای در دکترین روسیه اختصاص می‌یابد:

#### ۱- همپایگی استراتژیک: از جنگ هسته‌ای محدود تا نفی ضربه نخست

اگرچه رهبران شوروی در دوره پس از جنگ جهانی دوم کوشیدند تا با برنامه‌های تسلیحاتی سنگین به انحصار هسته‌ای آمریکا پایان بخشند و در سال ۱۹۴۹ به هدف خود رسیدند، تا سال ۱۹۵۳ که استالین زنده بود، بحث در مورد سلاح هسته‌ای در دکترین نظامی مسکو یک تابو بود. او با نفی قاطع، ولی محتاطانه اهمیت جنگ‌افزارهای هسته‌ای، آن را "سلاح ترسوها" معرفی کرد و جنگ آینده شوروی را جنگ جهانی سوم تصور می‌کرد که در آن، جنگهای زمینی در صحنه اروپا اتفاق خواهد افتاد که در آن لشکرهای زرهی، مکانیزه و توپخانه وارد عمل می‌شود. از نظر استالین، ارتش بزرگ مستقر در اروپای شرقی و غرب روسیه، یک نیروی بازدارنده تلقی می‌شد که می‌تواند در صورت تهدید آمریکا به استفاده از جنگ‌افزار هسته‌ای و حمله به شوروی، اروپای غربی را تصرف کند.

از اواسط دهه ۱۹۵۰ بود، که مباحثات اساسی در مورد جایگاه سلاح هسته‌ای در دکترین نظامی شوروی مطرح شد و دستیابی به سلاحهای گرم هسته‌ای و موشکهای قاره‌پیما، عاملی بود که آن را در کانون مجادلات اساسی آن دکترین قرار داد. در این مجادلات راهبردی بر این موضوع تأکید می‌شد که فرماندهی هوایی استراتژیک آمریکا می‌تواند از دفاع هوایی شوروی عبور و با سلاح هسته‌ای به هر هدفی در خاک شوروی حمله کند. این مسئله، بایستی عامل اصلی در بررسی سیاستهای نظامی شوروی می‌باشد. بر این اساس نیروهای شوروی باید در موقعیتی باشند، که هرگونه حمله هوایی آمریکا را با بهبود دفاع هوایی کشور و قابلیت انهدام حداقل قسمتی از نیروی

تهاجمی آمریکا در هوا و دریا، قبل از شلیک خنثی نمایند. استراتژی «حمله پیشدستانه» به وسیله خروشچف رد شد. همچنین پیشنهاد شد که نیروهای زمینی و هوایی کوچکتر، متحرک‌تر و دارای قدرت آتش بیشتر و از جمله مجهز به سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی شوند. تمام این موارد، بجز اصل «حمله پیشدستانه»، توسط رهبران حزب کمونیست تصویب شد و بر اساس آن، در ساختار ارتش تغییراتی ایجاد شد. فرماندهی دفاع هوایی به شاخه چهارم نیروهای مسلح، در کنار نیروهای زمینی، هوایی و دریایی ارتقا یافت. یک نیروی متحرک غیرهسته‌ای ایجاد شد که با استفاده از موشکهای تاکتیکی با کلاهکهای هسته‌ای، قدرت آتش آن را افزایش یافت. (Lee, 1986) قدرت آتش ارتش در اروپا علیه ناتو حفظ شد و موشکهای میان‌برد زمین به زمین، در غرب روسیه مستقر شد، که قادر بود به اهدافی در کل اروپا حمله کند. در عین حال، ستاد فرماندهی کل و آکادمیهای علوم نظامی، یک دکترین تاکتیکی برای انجام جنگ زمینی و هوایی در دوره جنگ هسته‌ای ارائه کردند که طبق آن، قدرت آتش هسته‌ای در میدان جنگ باید برای انهدام سلاحهای هسته‌ای دشمن، مورد استفاده قرار گیرد و دفاع آن را درهم شکنند.

توسعه تدریجی توان هسته‌ای شوروی، تحول عمده‌ای در دکترین نظامی این کشور به وجود آورد. در کنگره بیستم حزب در سال ۱۹۵۸، خروشچف نظر اجتناب‌ناپذیر بودن جنگ با نظام سرمایه‌داری لنین را تعدیل کرد. اگرچه لنین تصور می‌کرد که بیشتر جنگها را کشورهای سرمایه‌داری شروع می‌کنند، اما تحت شرایط خاصی احتمال جنگ تهاجمی انقلابی دولتهای سوسیالیستی علیه دول بورژوازی را پیش‌بینی کرده بود؛ حال آن که با توجه به تولید بمب‌های هسته‌ای، توسل به چنین جنگی غیرعقلایی می‌نمود (استیل، ۱۳۶۷، ۳۶). لنین و استالین پذیرفته بودند که باید این جنگ را به‌طور موقت به تعویق اندازند. اما خروشچف رسماً آن را تعطیل و به جای آن، اصل «همزیستی مسالمت‌آمیز» را مطرح ساخت (دلما، ۱۳۶۸). از نظر او، «اینک نیروهای اجتماعی و سیاسی قدرتمندی وجود دارند که ابزارهای خطرناکی برای جلوگیری از جنگ امپریالیستها در دسترسشان است و اگر امپریالیستها بکشند جنگ را آغاز کنند، دهان آنها را خرد و آنها را نومید می‌کنند.» این موضوع، اساس دکترین نظامی شوروی در دوره جدید بود.

خروشچف در بیست و یکمین کنگره حزب در سال ۱۹۵۹، دیدگاه‌های نظامی خود را ارائه کرد. او معتقد بود که باید به قدرت موشکی و هسته‌ای توجه بیشتری بشود و روشها و تجهیزات سستی تا حدودی محدود گردد، زیرا نیروهای هوایی و دریایی اهمیت پیشین خود را از دست داده‌اند. از نظر او، چون جنگ هسته‌ای یک جنگ سریع، کوتاه و کوبنده است، نیاز به کاربرد ارتش سستی نخواهد بود (باقری، ۱۳۷۰، ۳۹۰). او نیروهای موشکی استراتژیک را به عنوان پنجمین شاخه نیروهای مسلح تأسیس نمود (Scott, 1988, 30) و بدین‌وسیله، تکیه سستی روسیه بر برتری نیروی زمینی، جای خود را به یک ایده جدید یعنی «بازدارندگی از طریق قدرت استراتژیک» داد. (Trofinenko, 1986, 266) خروشچف در سال ۱۹۶۰، اصول کلی دکترین جدید را در چهارمین دور گردهمایی سران عالی اتحاد شوروی اعلام کرد که یک‌سال بعد، مورد تصویب کنگره حزب قرار گرفت. ویژگی دکترین جدید تأکید بر لزوم مبارزه و تنازع بقا در یک محیط هسته‌ای بود. ماهیت و دامنه جنگها با توجه به مقاصد و اهداف سیاسی تعیین می‌گردید و با سلاحها یا با آنچه که به‌طور دوجانبه از مفاهیم بازدارندگی در غرب مورد قبول واقع شده بود، مربوط نبود. (ژیاب، ۱۳۷۰، ۵۲) در ۲۵ می ۱۹۶۳، در مسکو کنفرانسی در مورد «اساس و محتوای دکترین نظامی شوروی» برگزار و اعلام شد: «جنگ آینده یک جنگ هسته‌ای با استفاده از موشک است که با جنگهایی که در گذشته روی داده، فرق می‌کند.» مارشال سوکولوفسکی در این مورد معتقد بود که در تاریخ توسعه تکنولوژی نظامی، هیچ‌گاه چنین تحولات خطرناک و سرنوشت‌سازی در جهان روی نداده و علوم نظامی، این چنین دستخوش دگرگونی نشده است. او تأکید می‌کرد که شوروی نباید از قدرت ارتش سستی خود در جنگ احتمالی با آمریکا چشم‌پوشی کند و در عین حال باید برای یک «جنگ هسته‌ای محدود» آماده باشد. (باقری، ۱۳۷۰، ۳۹۱)

بحران سال ۱۹۶۱ (برلین) و ۱۹۶۲ (موشکی کوبا) و برکناری خروشچف در سال ۱۹۶۴، عامل فراموشی سیاستی شد که به «سیاست حداقل بازدارندگی» موسوم بود. پس از آن بود که اصول جدیدی شکل گرفت که تا یک دهه بعد نیز معتبر بود. این اصول را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

۱) جنگ هسته‌ای اگرچه خطرناک و غیرقابل پیش‌بینی است، اما ادامه سیاست است.

- ۲) اگرچه جنگ اجتناب‌ناپذیر نیست، اما طیف وسیعی از درگیری‌ها بین شرق و غرب محتمل است و شوروی باید خود را برای همه آنها آماده کند.
- ۳) یک جنگ هسته‌ای با غرب «بجا» است، اما شوروی هرگز آغازگر آن نخواهد بود.
- ۴) یک جنگ هسته‌ای، جنگی ائتلافی بین ناتو و آمریکا از یک سو و شوروی از سوی دیگر خواهد بود، که دامنه آن گسترش می‌یابد و در نهایت، سوسیالیسم از آن پیروزمندانه بیرون خواهد آمد، اگرچه تا حدودی زیان خواهد دید.
- ۵) تغییراتی که از نظر دکترین در دهه ۱۹۶۰ شروع شده است، اجازه می‌دهد که درگیری‌های بین ابرقدرتها در اروپا و جنگهای سستی سایر نقاط جهان، احتمال وقوع یک مرحله جنگ سستی به وجود آید. با وجود این، تا حد زیادی، تشدید این مرحله به یک جنگ هسته‌ای تاکتیکی، ناحیه‌ای و بین قاره‌ای محتمل است.
- ۶) در تعریف، دکترین نظامی شوروی تهاجمی است، چون چنین روشی مؤثرترین و سریعترین راه شکست دشمن است.
- ۷) در صورت وقوع جنگ، اهداف مهمتر و با ارزش‌تر نظامی برای شوروی عبارت‌اند از: انجام حملات سریع و پیشدستی کردن در ضدحمله برای محدود ساختن خسارتهای وارده به اتحاد شوروی؛ تضمین نجات نیروهای ذخیره برای ضربه دوم؛ وارد ساختن شکست قطعی به دشمن و اشغال مناطق حساس آن.
- ۸) هدف اساسی سیاسی در هر جنگی پیروزی است. در جنگ هسته‌ای معنی پیروزی عبارت از این است که: اگر شوروی زیان ببیند، بتواند از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی، پس از منازعات اولیه به وظایف خود ادامه دهد؛ جنگ تا انهدام همه نیروهای دشمن ادامه یابد؛ اروپا اشغال شود؛ و شوروی پس از ترمیم، بر جهان مستولی شود.
- ۹) پس از آغاز جنگ، شوروی با آغازکنندگان، جهت پایان‌دادن به جنگ مذاکره نخواهد کرد.
- ۱۰) ممکن است جنگ هسته‌ای بسیار کوتاه‌مدت باشد و بعد از یک منازعه بسیار هولناک به نتیجه برسد. با این حال، این امکان نیز وجود دارد که چنین

مبارزه‌ای طولانی شود. اگر جنگ به طول انجامد، شوروی برای پیروزی نیازمند نیروهای متعارف است.

۱۱) درجنگهای احتمالی آینده، برای دو طرف، امکان استفاده از سلاحهای هسته‌ای، به معنی مدیریت جنگی، به‌طور انتخابی و حساب شده وجود دارد. (ژیاک، ۱۳۷۰، ۵۶-۵۵)

بسیاری از تحلیل‌گران عقیده دارند که دهه ۱۹۷۰ دوره برابری هسته‌ای<sup>۱</sup> دو ابرقدرت است. تقویت توان موشکی شوروی پس از بحران کوبا، وضعیت را به‌گونه‌ای تغییر داد که آمریکا بیهوا تخمین زدند؛ اگر آمریکا ضربه نخست را بر شوروی وارد سازد، این کشور می‌تواند با ضربه دوم خود، پنجاه میلیون آمریکایی را از بین ببرد. کیسینجر نیز از سال ۱۹۷۰ تئوری برابری را پذیرفت و این موضوع، زمینه را برای انعقاد قرارداد محدودسازی سلاحهای استراتژیک (SALT) فراهم کرد. نظریه برابری این حق را برای طرفین به رسمیت می‌شناخت که اطمینان حاصل کند، در صورت توسل هریک از طرفین به ضربه نخست، طرف مقابل توان حمله متقابل به منظور نابودی آن را داشته باشد. اما برابری به منزله تساوی نبود. به عبارت دیگر، طبق این نظریه، این حق برای هرکدام از طرفین به رسمیت شناخته شد که شانس مساوی برای پاسخگویی به ضربه نخست را داشته باشند. (استیل، ۱۳۶۷، ۶۳) البته این وضعیت موجب افزایش برخی تردیدها و معماهای امنیتی گردید.

تحت تأثیر عواقب ناشی از احتمال جنگهای هسته‌ای در سطح استراتژیک و در سطح صحنه در عصر برابری هسته‌ای، شوروی‌ها تا سال ۱۹۷۴ متوجه شناخت مطلوبیت این موضوع شدند که اعلام نمایند آنها طرفی نخواهند بود که جنگ هسته‌ای را آغاز می‌کند. (سلامی، ۱۳۷۴، ۷۰) در بیست و پنجمین کنگره حزب در سال ۱۹۷۵، برقراری ارتباط با آمریکا، توقف توسعه بیشتر سلاحها و کاهش تعادل نیروهای هسته‌ای و متعارف مورد تأکید قرار گرفت. سیاست اصرار بر منع کامل تولید سلاحهای هسته‌ای کنار گذاشته شد و سیاست «حداقل بازدارندگی» جای خود را به «حداکثر بازدارندگی» داد. استدلال کرم‌لین در این خصوص آن بود که آمریکا با دستیابی به دقت بیشتر در هدف‌گیری و پیشرفتهای تکنولوژیکی، این توانایی را یافته است که در اولین ضربه،

تأسیسات حداقل بازدارندگی روسها را نابود سازد. بنابراین، تأمین امکانات در سطح حداکثر بازدارندگی و برابری تسلیحاتی برای آنکه امکان حمله متقابل محدود از بین نرود، از ضرورت بالایی برخوردار بود.

برژنف در نطق مشهوری که در ژانویه ۱۹۷۷ در تولا، واقع در شمال غربی شوروی، ایراد کرد و بعداً به خطمشی تولا<sup>۱</sup> شهرت یافت، مدعی شد که دکترین نظامی شوروی کاملاً "دفاعی" است و شوروی در پی "برابری استراتژیک" با غرب است، نه برتری بر آن. روسها همچنین در ماه مه ۱۹۸۲ به طور یکجانبه تعهد کردند که «اولین کشوری نخواهند بود که به سلاح هسته‌ای متوسل شود». با وجود این، در همان زمان، سخنگویان شوروی همواره بر معنی محدود "کاملاً دفاعی بودن سمت‌گیری" دکترین نظامی خود، تأکید داشتند. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۱، مارشال آگارکف، رئیس وقت ستاد ارتش، تأکید کرد که در صورت حمله به شوروی، نیروهای مسلح این کشور علاوه بر اقدامات کوبنده دفاعی به عملیات تهاجمی نوین نیز دست خواهند زد. ژنرال کارپوف نیز ضمن تأکید بر دفاعی بودن دکترین نظامی کشور، تصریح کرد: «این به آن معنی نیست که نیروهای مسلح تنها دست به عملیات دفاعی خواهند زد ... و مهمترین اصل جنگ، خصلت فعال و هجومی عملیات استراتژیک است.» چکیده این نظرات آن بود که نیروهای نظامی شوروی و پیمان ورشو در صورتی که مورد تجاوز قرار گیرند، ابتدا اقدام به توقف و اخراج تجاوزگر کرده، سپس به منظور متلاشی کردن کامل آن، در قلمرو کشور متجاوز دست به حمله خواهند زد. به عقیده ناظران غربی، در همین حال، ابعاد نظامی، فنی و عملیاتی دکترین نظامی کرملین در دوره برژنف شامل تقویت مستمر قوا در همه جبهه‌ها، تشکیلات خاص، نوع تجهیزات و ادوات و ... به گونه‌ای بود که کمتر جایی برای پذیرش دکترین نظامی کاملاً دفاعی باقی می‌گذاشت (احمدی، ۱۳۷۰، ۱۲۲).

در کنگره بیست و ششم در مارس ۱۹۸۱، برژنف پیروزیهای انقلابی جدید در اتیوپی، افغانستان و نیکاراگوئه را تبریک گفت و مارشال آگارکف نیز تأکید نمود که "جهت‌گیری دکترین استراتژیک شوروی" صرفاً دفاعی است. همچنین، در کتاب "لنین و علم نظامی شوروی" چاپ سال ۱۹۷۱ در مسکو بر این نکته که «دکترین نظامی ما دارای ویژگی تهاجمی است» تأکید شده بود، اما در چاپ سال ۱۹۸۱ آن کتاب آمده بود



که «دکترین نظامی ما، آن‌گونه که قبلاً نشان داده، دارای ویژگی دفاعی با هدف حفظ دستاوردهای سوسیالیسم است.» در مورد استفاده از سلاحهای هسته‌ای، همچنان‌که در سال ۱۹۷۴ نیز تأکید شده بود، در سال ۱۹۸۰ نیز برژنف در یک سخنرانی علیه استفاده از سلاحهای هسته‌ای، اعلام کرد که تنها در شرایط فوق‌العاده نظیر "تجاوز به شوروی یا متحدان آن به وسیله قدرتهای هسته‌ای دیگر"، و صرفاً برای حفظ خود، از این ابزار استفاده می‌کند. پس از تجاوز به افغانستان، مقامات عالی شوروی (برژنف، آگارکف و ...) طی کنفرانس مطبوعاتی اعلام کردند که پیمان ورشو در پی برتری نیست بلکه جهت برقراری موازنه در حداقل سطح ممکن خواهد کوشید و دکترین آن صرفاً دفاعی است و این پیمان، اقدام به نخستین ضربه هسته‌ای نکرده و پس از پایان دادن به تمام شکل‌های مداخله خارجی علیه مردم افغانستان، سربازان شوروی از آن کشور خارج خواهد شد. (ادم، ۱۳۶۷، ۲۱) با مرگ برژنف، پس از آنکه آندره‌پف و چرنینکو طی سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ قدرت را در دست گرفتند نیز، سیاست عدم استفاده ابتدایی از سلاح هسته‌ای<sup>۱</sup> مورد تأکید قرار گرفت.

## ۲- تلاش برای حفظ موقعیت ابرقدرتی: نفی کامل جنگ هسته‌ای

تحولاتی که به دنبال تغییر رهبری شوروی در ابعاد داخلی و خارجی سیاستهای آن کشور به وقوع پیوست، ناگزیر منجر به تغییراتی در دکترین نظامی آن کشور شد. از نظر کریستوف بلوت، مهمترین تحول دکترین نظامی شوروی در این دوره عبارت‌اند از:

- ۱) هدف اساسی دکترین نظامی شوروی جلوگیری از جنگ است.
- ۲) جنگ ادامه سیاست نگریسته نمی‌شود.
- ۳) امنیت امری چندجانبه و متقابل است.
- ۴) شیوه‌های اصلی افزایش امنیت، نه نظامی - فنی، بلکه سیاسی هستند.
- ۵) نه فقط شیوه‌ها و ابزارهای سیاسی افزایش امنیت، بلکه شیوه‌های نظامی و فنی آن نیز بایستی دازای ماهیت "دفاعی" باشند.
- ۶) نیروی نظامی اتحاد شوروی می‌بایست براساس اصل "کفایت خردمندانه" تحول یابد. (Bluth, 1990, 19)

بر این اساس، مهمترین اصول دکترین نظامی جدید شوروی در بردارنده امنیت مشترک، نفی کامل جنگ، دفاع تدافعی و کفایت معقول بود. شاید مهمترین تحول را بتوان در اصل نفی کامل جنگ دید؛ یعنی موضوعی که از ابتدای شکل‌گیری دکترین نظامی شوروی همواره محل جدال و بحث بود. در سالهایی که بحث اصلاحات در شوروی مطرح بود، مجادلات زیادی نیز در مورد رابطه سیاست و جنگ در جریان بود و به نقطه جدیدی رسید، که ابتدا رهبران سیاسی و سپس فرماندهان نظامی این موضوع را به رسمیت شناختند که اقدام به جنگ هسته‌ای امکان‌پذیر نیست. گورباچف در سال ۱۹۸۷ اعلام کرد: «پس از هیروشیما و ناکازاکی، برای بقای بشریت در یک جهان هسته‌ای، جنگ جهانی دیگر تداوم سیاست با ابزارهای دیگر نیست و ارائه‌کنندگان چنین سیاستی، در یک جنگ هسته‌ای خواهند سوخت.» (Kokoshin, 1998, 58). او با اشاره به این مطلب که کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶، جنگ در عصر هسته‌ای را دیگر امری اجتناب‌ناپذیر تلقی نکرده است، بر این نکته تأکید کرد که ظهور سلاحهای هسته‌ای، نوع جدیدی از منافع را که متفاوت از منافع طبقاتی است به وجود آورده است. این منافع جدید یا بشری، از مبارزه طبقاتی برتر است، زیرا متضمن حفظ بشریت از نابودی کامل می‌باشد. وی اذعان داشت که مطابق اندیشه مارکسیسم - لنینیسم، رابطه میان جنگ و انقلاب همواره رابطه‌ای مثبت تلقی شده است، چرا که جنگها به‌طور سستی برافروزنده آتش انقلابها بوده‌اند، اما امروزه که جنگ متضمن کاربرد سلاحهای هسته‌ای است، چنین قضیه‌ای دیگر نمی‌تواند صادق باشد. کنگره بیست و هفتم حزب، این "تحول مفهومی ژرف"؛ یعنی درکی تازه از رابطه موجود میان جنگ و انقلاب، و میان منافع طبقاتی و بشری را مدنظر قرار داده است. بنابراین، شوروی باید در تلاش برای اجتناب از بروز جنگ هسته‌ای به دولتهای دیگر بپیوندد. (ام، ۱۳۶۷، ۲۱)

گورباچف با نفی مفاهیم سنتی جنگ و صلح و اشاره به اینکه همواره کارکرد سیاسی جنگ اساس توجیه عقلانی بودن آن بوده‌است، نتیجه‌گیری می‌کند که جنگ اتمی بی‌معنی و غیرعقلانی خواهد بود: «در یک جنگ اتمی عمومی، نه پیروز وجود خواهد داشت و نه شکست خورده؛ مرگ تمدن جهانی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. چنین جنگی بیشتر یک خودکشی خواهد بود تا یک جنگ به معنی متعارف کلمه.» (احمدی، ۱۳۷۰، ۱۱۰).

براساس اسناد منتشر شده از سوی کمیته مشورتی سیاسی پیمان ورشو، که در ماه مه ۱۹۸۷ در برلین شرقی تشکیل جلسه داد و نقش مهمی در تدوین دکترین نظامی جدید پیمان ورشو بازی کرد، تأکید زیادی بر ضرورت اجتناب از به‌کارگیری زور برای حل مسائل سیاسی شده است. نکته تازه در این دکترین نظامی جدید، این است که این سند دیگر چون گذشته به عنوان سیستمی از نظرات در مورد آماده‌سازی برای جنگ و به راه انداختن آن نیست، بلکه محتوا و هدف آن، جلوگیری از بروز جنگ است و وظیفه جلوگیری از جنگ به هدف برتر و هسته مرکزی دکترین نظامی، و وظیفه اساسی دولت و نیروهای مسلح تبدیل شده است (احمدی، ۱۳۷۰، ۱۱۲-۱۱۱). یکی از تحلیل‌گران نظامی در این رابطه به نکته جالبی اشاره کرده، می‌نویسد «برای نخستین بار در طول عمر تمام اتحادهای سیاسی - نظامی است که یک دکترین نظامی، آشکارا اعلام می‌کند هدف آن جلوگیری از جنگ، اعم از متعارف و هسته‌ای است.» (Frank & Gillette, 1992, 41)

در کنگره بیست و هفتم حزب در سال ۱۹۸۶ بود که برای نخستین بار، «کفایت معقول» در مفهوم جدید آن به‌کار گرفته شد و گورباچف اعلام کرد، کشورش پتانسیل هسته‌ای خود را تا سطح کفایت معقول محدود خواهد کرد، اما ویژگی و سطح کفایت به وسیله اقدامات آمریکا و ناتو تعیین خواهد شد. (Lynn-Jones, 1989) در واقع، کفایت مفهومی پویا تلقی می‌شد که محتوای آن به وضعیت استراتژیک خاص هر دوره بستگی داشت. گورباچف این اندیشه را به عنوان مبنای یک دکترین کاملاً دفاعی برای دو بلوک شرق و غرب می‌پنداشت. به دنبال او، کمیته مشورتی سیاسی پیمان ورشو پیشنهاد کرد که نیروهای نظامی و تسلیحات متعارف در اروپا تا سطحی کاهش یابد که هیچ طرفی، ابزار لازم برای انجام حمله به دیگری را با هدف آغاز عملیات هجومی گسترده نداشته باشد. (Kokoshin, 1998, 187) در سطح هسته‌ای استراتژیک، این موضوع مطرح بود که نیروهای استراتژیک بایستی صرفاً برای بازدارندگی کافی باشند. یازوف وزیر دفاع شوروی در مقاله‌ای ضمن تأکید بر اینکه در چارچوب دکترین دفاعی جدید، این کشور در حال «سازماندهی نیروهای مسلح خود بر مبنای اصل کفایت دفاعی» است، این اصل را چنین تعریف کرده است: «در مورد نیروهای هسته‌ای استراتژیک، امروز تعیین‌کننده حدود کفایت دفاعی، توانایی برای وارد کردن خسارتهای

در دکترین نظامی سال ۲۰۰۰، که پس از بحران کوزوو، جنگ دوم چین و به قدرت رسیدن پوتین تصویب شد، عامل هسته‌ای اهمیت بیشتری یافت. از این رو، آمده است که «نیروهای مسلح روسیه به جنگ‌افزارهای هسته‌ای مسلح هستند و فدراسیون روسیه سلاحهای هسته‌ای را عامل مهم بازدارندگی در مقابل تجاوز، تضمین‌کننده امنیت نظامی روسیه و متحدان آن، و حفظ صلح و ثبات بین‌المللی می‌داند. روسیه براساس نیاز دستیابی به توان بازدارندگی هسته‌ای، در کاهش خسارتهای وارده یا تجاوز کشورهای دیگر عمل می‌کند. روسیه از سلاح هسته‌ای علیه کشورهای عضو قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته‌ای، که فاقد این سلاح هستند، استفاده نخواهد کرد، مگر در صورتی که به خاک و نیروهای نظامی روسیه و متحدانش یا کشوری که روسیه در مقابل آن تعهد امنیتی دارد و خود فاقد تسلیحات هسته‌ای است حمله بشود. روسیه در پاسخ به استفاده از این تسلیحات یا دیگر انواع تسلیحات کشتارجمعی علیه خود یا متحدانش و نیز در پاسخ به تجاوزات گسترده با سلاحهای متعارف، به نحوی امنیت ملی کشور یا متحدان را به خطر افکند، حق استفاده از سلاح هسته‌ای را برای خود حفظ می‌کند.» (متن سند دکترین نظامی روسیه، ۱۳۸۰، ۴۳)

در واقع، در دکترین جدید، ضمن حفظ تعهد نسبت به بازدارندگی هسته‌ای و تأکید بر کاهش خطر جنگ هسته‌ای نسبت به گذشته، آستانه به‌کارگیری جنگ‌افزارهای هسته‌ای کاهش یافته و تصریح شده‌است که این جنگ‌افزارها در صورت تجاوز به روسیه و ناکارآمدی سایر جنگ‌افزارها، مورد استفاده قرار می‌گیرند. رئیس شورای امنیت روسیه نیز تأکید کرده است که «هیچ توهمی نباید صورت بگیرد که حتی به فرض شرایط مناسب و پیشرفت اقتصادی و نظامی روسیه، کشور ما با سلاحهای متعارف نمی‌تواند با ناتو مقابله کند، و به همین دلیل، دکترین نظامی جدید آشکارا تأکید می‌کند که امنیت روسیه با استفاده از تمامی امکانات موجود، که در دسترس ما هستند، تأمین خواهد شد.» (بیکاش باسو، ۱۳۸۰، ۱۱)

دکترین نظامی سال ۲۰۰۳ نیز که صرفاً بخشهایی از آن به عنوان کتاب سفید دفاعی روسیه منتشر شده، ضمن تأکید بر اصول راهنمای کاربرد جنگ‌افزارهای هسته‌ای موجود در دکترین نظامی سال ۲۰۰۰، دربردارنده حق استفاده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای در پاسخ به حملات شیمیایی و بیولوژیک و تهدید به استفاده از سلاحهای هسته‌ای در

رویکرد غالب را در روسیه کنونی نسبت به جنگ‌افزارهای هسته‌ای تشخیص داد که عناصر اصلی آن عبارت‌اند از:

- ۱) جنگ‌افزارهای هسته‌ای، پایه و بنیاد امنیت ملی هستند، چون از جنگ میان قدرتهای بزرگ جلوگیری می‌کنند.
- ۲) این سلاحها، تأثیر مستقیمی بر وضعیت سیاسی جهان ندارند. کمااینکه نتوانسته‌اند مانع از گسترش پیمان ناتو شوند.
- ۳) از طریق تهدید به وارد آوردن خسارت غیرقابل قبول به دشمن، امنیت روسیه را تضمین می‌کنند.
- ۴) بایستی یک قابلیت انتقامی، به هر هزینه‌ای، حفظ شود و این جنگ‌افزارها به عنوان یک ابزار تهدید و ارعاب سیاسی کارایی داشته باشند.
- ۵) موازنه استراتژیک، پدیده جامعی است که علاوه بر جنگ‌افزارهای هسته‌ای، سایر تسلیحات و تجهیزات متعارف را نیز دربرمی‌گیرد.
- ۶) موازنه استراتژیک اصلی میان سه کشور آمریکا، روسیه و چین است.
- ۷) تعادل هسته‌ای بایستی محدود به پنج دولت دارای سلاح هسته‌ای، که منافع و رفتارهای آنها به نسبت با ثبات است، الگوهای ائتلاف آنها شناخته شده و رفتار آنها به‌طور منطقی قابل پیش‌بینی است، محدود بماند.
- ۸) با توجه به ضعف روسیه در جنگ‌افزارهای متعارف نوین، ضربه انتقامی علیه حمله متعارف، مستلزم استفاده از سلاح هسته‌ای است. این موضوع، بویژه با توجه به اینکه روسیه دیگر نمی‌تواند برتری خود را در سلاحهای متعارف بر نیروهای مسلح همسایگان خود (ناتو، چین و دیگر دولتهای کمربند جنوبی) حفظ کند، جدی‌تر بوده و بهره‌گیری از جنگ‌افزارهای هسته‌ای را برای جلوگیری از حملات متعارف ضروری می‌سازد. از این رو، مسکو بر استراتژی ضربه نخست تأکید دارد. (Sokov, 1997, 108-112)

بنابراین، از زمان فروپاشی شوروی و ظهور روسیه جدید، اهمیت جنگ‌افزارهای هسته‌ای به‌طور اساسی در دکترین نظامی افزایش یافت. از یک سو، ارتش روسیه از شرق اروپا عقب‌نشینی نمود و روسیه جدید فاقد متحد، در محاصره کشورهای دارنده جنگ‌افزارهای هسته‌ای قرار داشت، و از سوی دیگر، دولت روسیه و ارتش آن، بمراتب

ضعیف‌تر از دوره شوروی بوده و به خاطر مشکلات اقتصادی، امکان دستیابی به برابری در تکنولوژیهای جدید مورد استفاده ارتش آمریکا و کشورهای غربی در جنگ عراق (۱۹۹۰-۱۹۹۱) و جنگهای پس از آن، وجود نداشت (Fitzgerald, 2000). مجموعه این مسائل به تجدید نظر اساسی در دکترین هسته‌ای مبتنی بر "عدم استفاده از ضربه هسته‌ای نخست" انجامیده و آستانه به‌کارگیری جنگ افزارهای هسته‌ای به «هر حمله‌ای به تأسیسات هسته‌ای و پایگاههای حساس روسیه» کاهش یافت. بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که بیانیه سال ۱۹۸۲ مبنی بر عدم استفاده نخست از سلاح هسته‌ای بیشتر تبلیغاتی بوده و واکنش مناسبی از سوی رقبای خود نگرفته‌است. از سوی دیگر، روسیه امروز آسیب‌پذیر و ضعیف‌تر از آن است که بتواند به امکان وارد ساختن ضربه هسته‌ای دوم اعتماد کند. لذا تأکید بر ضربه هسته‌ای نخست، امری واقع‌بینانه‌تر است.

منطق به‌کارگیری ضربه هسته‌ای نخست به عنوان عاملی برای جبران ناکافی بودن بازدارندگی متعارف، در روسیه امروز، نشان می‌دهد که بایستی دشمن یا دشمنانی وجود داشته باشد که در قابلیت‌های متعارف برتر بوده و بتوانند منافع کشور را با انجام عملیات هجومی متعارف و موفقیت‌آمیز به خطر افکند. از سوی دیگر، به‌کارگیری نیروی هسته‌ای باید به عنوان یک عامل تهدید معتبر باشد. به این معنا که منافع ذهنی بایستی در عمل برای توجیه جنگ هسته‌ای اهمیت حیاتی داشته باشند، و این عمل بایستی امتیازات روشنی در قابلیت‌های هسته‌ای به منظور دستیابی به اهداف نظامی، منع تصاعد جنگ، و جلوگیری از اقدام ضدهسته‌ای از سوی دشمنان، که ممکن است این دستاوردها را انکار کرده یا خسارات گسترده‌ای بر کشور وارد کنند، دربر داشته باشد. (Arbatov, 1997, 4)

بر این اساس، می‌توان به تهدیدات نظامی بالقوه روسیه برای آینده نزدیک (ده سال آینده) اشاره کرد، که ضرورت تأکید بر به‌کارگیری ضربه هسته‌ای نخست را مطرح کرده است. اگرچه کشورهای پیرامون روسیه (خارج نزدیک) فاقد قدرت تهدیدکننده برای مسکو هستند، اما فراتر از خارج نزدیک، ناتو از نظر توانایی‌های متعارف، حداقل سه برابر قدرتمندتر از روسیه بوده و به لحاظ قلمرو تا مرزهای روسیه (در جمهوریهای بالتیک) گسترش یافته است. نیروهای استراتژیک آمریکا، همراه با انگلیس و فرانسه، حدود ۵۰ تا ۷۰ درصد بزرگتر از روسیه است و آمریکا به تنهایی، برتری عمده‌ای بر آن دارد (Arbatov, 1997, 6). تهدید کشورهای مسلمان چون ترکیه، ایران و پاکستان بیشتر

غیرمستقیم است و روسیه فعلاً برتری دارد. در شرق دور، کشورهای ژاپن و چین نیز در شمار تهدیدات بالقوه هستند و در این میان، تهدید چین می‌تواند موضوع مهمی برای اعلام سیاست ضربه نخست باشد.

در واقع، تأکید بر حق استفاده از ضربه هسته‌ای پیشدستانه علیه هر کشوری که اقدام به ضربه غیرهسته‌ای به سرزمین روسیه کند، به عنوان تضمین اصلی امنیت ملی روسیه (طبق دکترین امنیت ملی ۱۹۹۷)، بیشتر به گسترش تدریجی ناتو اشاره داشت. از نظر مقامات دفاعی روسیه، سه وضعیت احتمالی منازعه‌آمیز برای روسیه وجود دارد: «جنگهای محلی (Local warfare) (بحرانهای قومی، مذهبی و جدایی‌طلبی)، جنگهای منطقه‌ای (چین و کشورهای مسلمان)، و جنگهای گسترده و جهانی (آمریکا و ناتو)». برخی از این مقامات، از طرحی سخن گفته‌اند که در آن، در زمان تهدید و تجاوز در وضعیت یک جنگ منطقه‌ای و یا جهانی، روسیه می‌تواند از ضربه هسته‌ای نخست علیه اهداف نظامی استفاده کند. هدف این ضربه، بایستی جلوگیری از تصاعد جنگ و منازعه مسلحانه و جلوگیری از تبدیل آن به یک جنگ گسترده باشد.

#### نتیجه‌گیری

مجموع مباحثی که در مورد تحولات دکترین هسته‌ای روسیه گفته شد، نشان می‌دهد که در دهه ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰، مسکو بر «جنگ هسته‌ای محدود» تأکید داشت، اما در دوره همپایگی استراتژیک (از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰)، در دکترین نظامی مسکو و نیز دکترین نظامی پیمان ورشو آمده بود، «شوروی نخستین کشوری نخواهد بود که از جنگ‌افزارهای هسته‌ای استفاده می‌کند». علت عدم استفاده از ضربه نخست هسته‌ای، به قدرت نظامی متعارف این کشور در شرق اروپا (نیروهای زمینی و تانکهای آن) برمی‌گشت که در صورت آغاز جنگ، چنانچه آن نبرد در سطح متعارف باقی می‌ماند، می‌توانستند به راحتی همه اروپا را درنوردند. از این رو، به صلاح روسها نبود که جنگ هسته‌ای آغاز شود. اما با فروپاشی شوروی و تغییر موازنه نیروها در اروپا و جهان به ضرر مسکو، این موضوع دچار تحول شد. در دکترین نظامی سال ۱۹۹۳ روسیه اعلام شد: «روسیه در مقابله با حمله به مراکز هسته‌ای و موشکی‌اش از سلاحهای هسته‌ای استفاده خواهد کرد». در برنامه امنیت ملی سال ۱۹۹۷ این وضعیت به «در مخاطره قرار گرفتن

موجودیت روسیه“ کاهش یافت. و سرانجام در دکترین نظامی سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳، آستانه به‌کارگیری سلاحهای هسته‌ای بار دیگر تقلیل یافته و به “هرگونه تجاوز نظامی” و “پیشدستی در ضربه هسته‌ای” رسید. در حقیقت، می‌بینیم که پا به پای کاهش قدرت نظامی روسیه، آستانه به‌کارگیری جنگ‌افزار هسته‌ای نیز کاسته شده است.

#### منابع فارسی

- ۱- احمدی، کورش (۱۳۷۰)، *تفکر نوین در سیاست خارجی شوروی*، تهران، قومس.
- ۲- ادم، ویلیام (تیرماه ۱۳۶۷)، «دکترین نظامی اتحاد جماهیر شوروی»، ترجمه علیرضا طیب، *ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۹.
- ۳- استیل، جانانان (۱۳۶۷)، *سیاست خارجی شوروی*، ترجمه بهمن آقایی و سعید میرزایی نیگجه، تهران، اطلاعات.
- ۴- باقری کبورق، علی (۱۳۷۰)، *کلیات و مبانی جنگ و استراتژی*، تهران، مرکز نشر بین‌الملل.
- ۵- بکشی، جیوتسنا (۱۳۸۰)، «تداوم و تغییر در امنیت ملی و دکترین نظامی روسیه»، ترجمه علی بختیارپور، *ماهنامه نگاه*، شماره ۲۰.
- ۶- بیکاش باسو، بایدیا (۱۳۸۰)، «تفکر امنیت ملی روسیه»، ترجمه مجید مختاری، *ماهنامه نگاه*، شماره ۲۰.
- ۷- تریفونف، دنیس (۱۳۸۲)، «نگرش دکترین نظامی جدید روسیه به قفقاز و آسیای میانه»، ترجمه علی صباغیان، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۴.
- ۸- دلماس، کلود (۱۳۶۸)، *همزیستی مسالمت‌آمیز*، ترجمه مهدی پرهام، تهران، انقلاب اسلامی.
- ۹- دیویس، کریستوفر م. (۱۳۷۱)، «مورد استثنایی شوروی: دفاع در یک نظام خودکفا»، ترجمه مهبد ایرانی‌طلب، *ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۶۲-۶۱.
- ۱۰- ژیاک، جان جی. (۱۳۷۰)، *برداشت‌های شوروی از آیین و قدرت نظامی*، ترجمه مسعود کشاورز، تهران، وزارت امورخارجه.
- ۱۱- سلامی، حسین (۱۳۷۴)، «دکترین نظامی شوروی از لنین تا گورباچف»، *فصلنامه سیاست دفاعی*، شماره ۱۳.
- ۱۲- متن سند «دکترین نظامی جدید روسیه» (۱۳۸۰)، *ماهنامه نگاه*، شماره ۲۰.



### English Referenc

- 1- Arbatov, Alexi (1997), "Russia Military Doctrine and Strategic Nuclear Forces to the Year 2000 and Beyond", Naval Postgraduate School, Monterey, California, March 26-27, (<http://www.fas.org>).
- 2- Bluth, Christoph (1990), *New Thinking in Soviet Military Policy*, (London : Royal Institute of International Affairs).
- 3- Cimbala, Stephan, "The Initial Period of War : Russia's Soviet Heritage", *The Journal of Slavic Military Studies*, Vol.15, No.2 (June 2002).
- 4- Fitzgerald, Mary (1997), "Russian Nuclear Doctrine", (<http://armedservices.house.gov/testimony>).
- 5- Frank , W. and P. Gillette (eds.), *Soviet Military Doctrine From Lenin to Gorbachev*, (London : Greenwood Press, 1992).
- 6- Garthoff, Raymond, "Russia Military Doctrine and Deployment", in *State Building and Military Power in Russia*, edited by B. Parrott, (New York : M. E. Sharpe, 1995).
- 7- Litovkin, Viktor, "Russia's New Military Doctrine" *RIA Novosti*, October 2, 2003, (<http://www.CDI.Russia.Weekly>).
- 8- Lynn-Jones, Sean (ed), *Soviet Military Policy*, (Cambridge : MIT Press, 1989).
- 9- Lee, William T. and Richard Staar, *Soviet Military Policy Since World War II*, (Stanford : Hoover Institution Press, 1986).
- 10- Kokoshin, Andrei, *Soviet Strategic Thought : 1917-91*, (Cambridge : MIT Press, 1998).
- 11- Scott, Harriet F., and W. F. Scott, *Soviet Military Doctrine : Continuity, Formulation and Dissemination*, (London : Westview Press, 1988).
- 12- Sokove, Nikolai, "A New Old Direction in Russia's Nuclear Policy", *Disarmament Diplomacy*, Issue, No.50, September 2000 ([www.acronym.org.uk](http://www.acronym.org.uk)).